

سفرنامه حج منصور

۱۲۸۵-۱۲۸۶ ق

یعقوب میرزای تبریزی (منصور)
(م ۱۳۲۷ ق)

به کوشش
رسول جعفریان



نسخه

نشر علم، تهران، ۱۳۸۸

سرشناسه	: منصور تبریزی، یعقوب، - ۱۳۲۷ق.
عنوان و نام پدیدآور	: سفرنامه حج منصور ۱۲۸۶ - ۱۲۸۵ق. / یعقوب میرزای تبریزی (منصور) (م ۱۳۲۷ق.) به کوشش رسول جعفریان.
مشخصات نشر	: تهران: علم، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۰۴ ص.
شابک	: 0 - 034 - 224 - 964 - 978
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا.
موضوع	: منصور تبریزی، یعقوب، - ۱۳۲۷ق. -- خاطرات.
موضوع	: حج -- خاطرات.
موضوع	: سفرنامه‌ها.
موضوع	: عربستان سعودی -- سیر و سیاحت.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۲۳ م ۷۵ DS۲۰۸
رده‌بندی دبیری	: ۹۱۵/۳۸۰۴۵۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۵۴۷۶۶



شکل

سفرنامه حج منصور
 یعقوب میرزای تبریزی (منصور)
 به کوشش رسول جعفریان
 چاپ اول، بهار ۱۳۸۸
 تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه
 لیتوگرافی: کوثر
 چاپ: رامین

خیابان انقلاب - بین خیابان فخر رازی و دانشگاه شماره ۱۳۵۸ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۰ - ۰۳۴ - ۲۲۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸

فهرست مطالب

۱۱.....	مقدمه مصحح
۱۳.....	همراهان
۱۵.....	اهداف نگارش و ویژگی‌های سفرنامه
۱۹.....	نگارش طنز آمیز
۱۹.....	زمان نگارش متن
۲۱.....	ثبت شگفتی‌ها
۲۴.....	گزارش تمدن روز
۲۷.....	وصف شهرها
۲۸.....	آگاهی در باره حمل و نقل
۳۰.....	ثبت اسامی جای‌ها
۳۰.....	سوگنامه عجم در حرمین
۳۳.....	حجاج عجم و تقیه

فصل اول: از تبریز تا استانبول / ۳۵

۳۷.....	آغاز سفر و تهیه مقدمات: حرکت در ۲۳ رجب
۳۸.....	روستای الوار
۳۹.....	صوفیان
۴۰.....	مروند
۴۱.....	قره بولاغ
۴۳.....	کنار ارس

۴۳		نخجوان
۴۷		قورق
۴۸		سدرک
۴۹		قمره
۵۰		ایروان
۵۵		هلال = یوقون
۵۶		اخته
۵۸		چوبوق لی
۵۹		چرخشت
۶۲		چقماقلو
۶۵		صلاحلی
۶۵		ورس چیست؟
۶۶		سوقانلو
۶۷		تفلیس
۶۸		حمام های تفلیس
۷۰		تیاثر خانه
۷۴		پست سختی
۷۵		اخرقیه
۷۶		سامان لو
۷۷		سورن
۷۸		خر کولی
۸۰		دز
۸۲		کوتایس
۸۳		ماران
۸۵		پوتی
۸۸		شهر پوتی
۹۱		باتوم
۹۸		طرابوزان
۹۹		سامسوم

فصل دوم: از استانبول تا شام / ۱۰۳

۱۰۷	تیاتر خانه‌های اسلامبول
۱۰۸	مسجد ایا صوفیا
۱۱۱	قبرستان‌های اسلامبول
۱۱۲	باز هم در باره تیاتر
۱۱۳	چراغ گاز
۱۱۴	مناره یانقو
۱۱۵	حمام های استانبول
۱۲۱	حرکت از اسلامبول به بیروت
۱۲۳	کور از میر
۱۲۵	ساقزلو
۱۲۷	ماموش خانه واپور
۱۲۸	کنار رودوس و قمرز (قبرس)
۱۳۲	در باره بیروت
۱۳۵	از بیروت به شام با کروس

فصل سوم: از شام تا حرمین شریفین / ۱۳۷

۱۳۷	ورود به شام
۱۴۱	به یاد اسیری اهل بیت (ع)
۱۴۱	شهر شام
۱۴۳	مسجد اموی
۱۵۳	زیارت حضرت زینب - س -
۱۵۴	تماشای محمل شریف
۱۵۶	تخت زیتون و حرکت از شام به سوی حجاز
۱۵۷	اولین تجربه شتر سواری
۱۵۸	قدیفه
۱۵۹	شیخ مسکین
۱۶۰	مُزیرب
۱۶۱	بخشش به باشی‌های کاروان
۱۶۳	رمطه

۱۶۴	به طرف عین زرقا.....
۱۶۵	نظام حرکت حجاج در مسیر.....
۱۶۷	عین زرقا.....
۱۶۷	شتران جمازه.....
۱۶۸	بلبه.....
۱۷۲	قیطران.....
۱۷۳	حصا.....
۱۷۴	غَنَیزه.....
۱۷۵	معان.....
۱۷۸	قلعه دهر عقبه.....
۱۷۹	قلعه مدوره.....
۱۸۰	ذات الحج.....
۱۸۲	تبوک.....
۱۸۳	حیدر قلعه سی.....
۱۸۶	قلعه معظم.....
۱۸۷	مداین صالح.....
۱۹۰	کوه ناقه صالح.....
۱۹۳	بئر الغنم و سهل المطران.....
۱۹۴	بئر زمزت یا زمرد.....
۱۹۵	بئر جدید.....
۱۹۶	حدیه.....
۲۰۱	فحل البطین.....
۲۰۳	برناسیف.....

فصل چهارم : در حرمین شریفین / ۲۰۹

۲۰۹	مدینه منوره.....
۲۱۰	اطراف مدینه منوره.....
۲۱۲	زیارت قبور امامان بقیع.....
۲۱۴	روضه مبارکه و خواجگان آن.....
۲۱۷	مسجد شجره.....

۲۲۰	ریتان.....
۲۲۱	مُطَبَّعه: شیعه نشین.....
۲۲۶	بئر البحر.....
۲۲۶	بئر التفله.....
۲۲۸	ورود به مکه معظمه.....
۲۲۸	وصف مسجد الحرام.....
۲۳۰	شهر مکه.....
۲۳۱	وصف منا.....
۲۳۳	در قربانگاه.....
۲۳۵	آتش بازی در منا.....
۲۳۶	در اندیشه بازگشت.....

فصل پنجم: بازگشت به ایران / ۲۳۹

۲۳۹	حرکت از مکه به جدّه.....
۲۳۹	جدّه.....
۲۴۳	به طرف سوئز.....
۲۴۶	قرنطینه.....
۲۵۲	آغاز سال ۱۲۸۶ قمری در سوئز.....
۲۵۳	به طرف مصر.....
۲۵۴	در باره قطار.....
۲۵۷	اهرام مصر.....
۲۶۲	در باره مردم شهر قاهره.....
۲۶۳	به طرف اسکندریه.....
۲۶۵	از اسکندریه به اسلامبول.....
۲۶۸	دوباره در اسلامبول.....
۲۶۹	کاغذ خانه.....
۲۷۱	مردم اسلامبول.....
۲۷۲	مراسم ختنه سرور فرزند سلطان.....
۲۷۴	حرکت از اسلامبول.....
۲۸۲	مولمون.....

۲۸۳	سورن و کورک بیگی
۲۸۴	تفلیس
۲۸۶	کمی قیه
۲۸۷	چقماقلو
۲۸۸	دلجان
۲۸۹	یوقون بولاغ
۲۹۰	ایروان
۲۹۱	سدره
۲۹۱	قوروق
۲۹۲	نخجوان
۲۹۵	جر جر
۲۹۶	چند یادداشت در پایان نسخه



مقدمه مصحح

سفر هفت ماهه مسافر امیرزاده تبریزی ما به حج طی سال ۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ قمری گزارشی است شگفت و تفصیلی با تجربه‌ها و داده‌های فراوان در باره بسیاری از آن چیزهایی که وی در این سفر طولانی و پرمخاطره مشاهده کرده است. قبل از هر چیز مطالب کوتاهی را که در باره مؤلف می‌دانیم، خدمت دوستداران ارائه دهیم.

آنچه بر اساس این کتاب در باره نویسنده می‌دانیم، چندان زیاد نیست، اما به هر روی حکایت از آن دارد که مردی است فرهیخته و در عین حال عاشق پیشه که زندگی را در دو رویه مادی و معنوی آن تجربه کرده و از این که در بعد مادی آن راه خطا هم برود، دست کم در لفظ و کلام چندان ابایی نداشته است. با این حال، فردی است پایبند به شریعت، همزمان علاقه مند به اهل بیت (ع)، و این که پس از فراهم شدن زمینه برای انجام فریضه حج، به رغم همه دشواری‌ها عازم این سفر شده است.

نام وی یعقوب است، اما در غالب موارد در این کتاب از عنوان «منصور» استفاده کرده است. این در حالی است که نام یعقوب تنها دویار در کتاب آمده است. یک بار در مقدمه کتاب که گوید: «این یعقوب کنعان محبت و حیران وادی حیرت و خریدار یوسف مصر ملاحت را با سرکار نواب والا امیر زاده اکرم و اعظم حاجی محمد طاهر میرزا با خودشان همسفر فرمودند».

شاید به تنهایی، از این عبارت نتوان حدس زد که نام واقعی او همین یعقوب است، اما اشارت دیگر او در همین کتاب ما را در این باره به یقین می‌رساند. زمانی که با کشتی از اسلامبول عازم بیروت است، می‌نویسد: «و من هم اغلب اوقات مشغول نوشتن همین احوالات بودم. پاره ای وقت یکی از آنها - همسفران ناشناس از اهل کشتی - سؤال می‌کرد که یعقوب افندی، چه می‌نویسی؟»

اما صریح‌تر از همه یادداشتی در صفحه پایانی نسخه است که اطلاعات بیشتری در باره نویسنده به دست می‌دهد و در آنجا تصریح به نام یعقوب برای نویسنده می‌شود. این یادداشت را پسر مؤلف، درست در زمان وفات مؤلف نوشته و به همین دلیل تاریخ درگذشت وی را هم در آن می‌توان یافت. این بهترین غنیمت برای ماست. یادداشت مزبور توسط یوسف بن یعقوب، یعنی فرزند مؤلف نوشته شده است. متن یادداشت این است: وفات مرحوم مغفور حضرت قبله‌گاهی حاجی یعقوب میرزا - طاب ثراه - که مؤلف این کتاب سفرنامه هستند، در یوم سه شنبه ۱۹ شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و سیصد و بیست و هفت هجری ۱۳۲۷ که روح مبارکشان به جَنّات فرودس شتافت. خداوند بحق خامس آل عبا غریق رحمتش فرماید. به جهت ضبط تاریخ تحریر نمود یوسف بن یعقوب - غفر الله [له] - در قریه خروان که به جهت حمل جنازه مرحوم واقع شده بود. دیروز که شنبه ۱۶ جمادی الاول [الاولی] باشد به شهر تبریز حمل شده. اللهم بلغ بلاغا حسن.

تفاوت این دو تاریخ فقط می‌تواند حاکی از این باشد که بین دفن و انتقال به تبریز ۲۸ روز فاصله شده که امری غیر عادی اما با سنت قدیمی به امانت سپردن میت به دلیلی خاص در نقطه‌ای و پس از آن انتقال به محل اصلی است، سازگار می‌نماید. این در صورتی است که اشتباه دیگری در این یادداشت رخ نداده باشد.

از نام یعقوب که بگذریم، مؤلف ده‌ها بار در کتاب از «منصور» به عنوان نویسنده کتاب یاد کرده است. در جایی می‌نویسد: «بعد از آن که جابجا شدیم سرکار نواب حاجی امیرزاده و بنده منصور به خیال حمام اقتاده رفتیم».

به نظر می‌رسد که این عنوان، تخلصی است که نویسنده که شاعر نیز بوده، برای خود برگزیده است. این مطلب که منصور تخلص نویسنده باشد، در یکی از یادداشت‌های پایانی کتاب هم آمده است. خود او در شعری که در این کتاب آمده است چنین می‌سراید:

جان منصورت فدایت یا علی از تو خواهم یک شفاعت یا علی

این تخلص باید مورد علاقه وی بوده باشد، زیرا وی نام این سفرنامه را نیز حجة المنصور گذاشته است. این نکته را از جای دیگری هم می‌توان دریافت و آن این که وقتی نویسنده پس از نگارش گزارش روزانه و زمانی که سر بر بالین می‌گذارد، می‌نویسد: «چون شب بر سر دست آمد، منصور لب از گفتار فرو بست». در بحث از همراهان اشارتی خواهد آمد که نویسنده خود از امیرزادگان بوده است.

همراهان

در این سفر، به نام چندین نفر به عنوان همراهان نویسنده بر می‌خوریم؛ اما آنچه مهم است نکته‌ای است که وی در مقدمه بیان کرده و طی آن پس از دعای به ناصرالدین شاه و یاد از ولیعهد، یعنی مظفر میرزا که در تبریز بوده، از مؤید الدوله به عنوان صاحب اختیاری کلّ آذربایجان یاد کرده و می‌نویسد: سرکار اشرف و ارفع و امجد والا نواب مؤید الدوله از جانب حضرت ظلّ اللهی به صاحب اختیاری کلّ مملکت آذربایجان سرافراز و مفتخر شدند و قاطبه اهل آذربایجان، علی‌الخصوص اهل تبریز از حکمرانی آن وجود مبارک خرسند و مسرور بودند. ... خیال سرکار نواب عالیّه که با سرکار مؤید الدوله از یک صدف، دو رخشانده گوهرند و از یک برج، دو تابنده اخترند، به زیارت بیت الله الحرام و مستفیض شدن به پای بوسی جناب سید الانام والائمه بقیع - علیهم صلوات الله الملك العلام - قرار گرفت و این یعقوب کنعان محبت و حیران وادی حیرت و خریدار یوسف مصر ملاححت را با سرکار نواب والا امیرزاده اکرم و اعظم حاجی محمد طاهر میرزا با خودشان همسفر فرمودند.

طهماسب میرزا مؤید الدوله فرزند دوم محمدعلی میرزای دولتشاه که پس از فوت پدر در دستگاه عموی خود عباس میرزا به خدمت پرداخت و عمویش او را داماد خود ساخت،^۱ از رجال مهم قاجاری است که علاوه بر آن که زمانی والی خراسان و فارس بود، روزگاری هم پیشکاری آذربایجان را داشت و در درازای عمر خود صاحب ده‌ها منصب دیگر نیز بود^۲ و به قول اعتمادالسلطنه «از فحول فضلاء ایل جلیل قاجار و در سیر و ادب و اخبار عجم و عرب یگانه روزگار بود».^۳ کتابی در فقه با نام فقه مؤیدی یا فقه طهماسبی داشته است.^۴ وی در سال ۱۲۹۷ درگذشت.^۵

بنابر این، در این سفر خواهر مؤید الدوله، و فرزند او امیرزاده حاجی محمد طاهر میرزا حضور داشته و مؤلف ما هم که از همین خانواده است، در این سفر آنان را

۱. المآثر و الآثار: ۵۳۴

۲. همان: ۱۰۷۰

۳. همان: ۲۵۸. پیشکاری وی در آذربایجان از سال ۱۲۸۱ بوده است. همان: ۴۵۱

۴. همان: ۵۳۵

۵. در باره او بنگرید: تذکره خاوری (فضل الله حبینی شیرازی)، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۷۹ش) ص ۹۶ - ۹۷ و شرح حال خودنوشت مؤید الدوله را بنگرید: مرات البلدان (چاپ دانشگاه تهران) ص ۲۴۲۱ - ۲۴۲۶.

همراهی می کرده است. به هر روی آنچه مسلم است، این که در این کاروان چندتن از شاهزادگان قاجاری مقیم تبریز بوده‌اند. نویسنده به طور مرتب و در طول کتاب، از محمدطاهر میرزا به عنوان امیرزاده یاد کرده است. آنچه هست این که بنا به دلایلی که بر ما معلوم نیست، نویسنده در مقایسه با موقعیت امیرزاده محمد طاهر در حاشیه بوده و کارهای عمومی سفر بر عهده وی بوده است.

در مسیر بیروت به دمشق، و بعد از آن تا ایران، نام صدرالدوله هم به میان می‌آید که او نیز از شخصیت‌های تبریزی و علی الاصول قاجاری است و در شام هم به عنوان شاهزاده از او استقبال می‌شود. همراهی وی سبب خوشحالی مسافر ما و دیگران شده است. آنان از دمشق تا مکه و سپس در بازگشت در یک کاروان و همسفر هستند و نویسنده هر از چندی از صدرالدوله یاد می‌کند. هرچه هست موقعیت وی به عنوان یک شاهزاده در کاروان عجم محترم است. از جایی سفرنامه چنین بر می‌آید که نویسنده ما برادر صدرالدوله است. در آنجا وی ابراز می‌کند که خودش را طی روزها به شخصی به وی علاقه داشته شناسانده است اما بعد از هیجده روز کسی از شامیان به آن شخص وی را شناسانده است. شخص مورد نظر به یعقوب میرزای ما می‌گوید: «این چند روز خودت را چرا بر من نشاناسیدی... تو برادر افندی عجم هستی که بر شام آمده است، چرا پوشیده می‌داری». نویسنده از روی مصلحت انکار می‌کند. بر این اساس، وی برادر صدرالدوله است، گرچه قرینه دیگری در این کتاب بر آن نیست.

حاجی میری خان یا حاج میرخان از همراه صدرالدوله است که در دمشق به جمع همراهان مسافر ما می‌پردازد و یعقوب میرزا در ایامی که در مکه هستند، در کنار حجر اسماعیل با او عقد اخوت می‌خواند و از آن پس از وی با عنوان حاج داداش یاد می‌کند. جایی هم در طواف می‌نویسد: «به جهت جمیع دوستان و برادران در همان ساعت هفت مرتبه طواف کردیم و دست بر دست حاجی داداشم بود که طواف تمام کردیم». نام‌های حاجی میرزا جبار تبریزی و حاجی ستار هم به عنوان دوستان و همسفران در کتاب آمده است. در کاروان شام، جمع ایرانیان فراوان بوده و همسفران تبریزی زیاد بوده‌اند.

هرچه هست همراهان نویسنده ما یک جمع چند نفری از امیرزادگان قاجاری‌اند و چنین به نظر می‌رسد که نویسنده ما هم گرچه از همین خاندان است، اما او را همراه امیرزاده و نواب عالیه کرده‌اند تا کارهای آنها را سروسامان دهد.

باید به این مطالب افزود که در یکی از یادداشت‌ها یا تقریظ‌هایی که در پایان کتاب

آمده از مؤلف و اثر او یعنی همین سفرنامه با این تعبیر یاد شده است که: «امیرزاده حاجی یعقوب میرزا، سحر نوشته‌اند». این بهترین شاهد است بر این که نویسنده نیز امیرزاده بوده است.

اهداف نگارش و ویژگی‌های سفرنامه

چرا مؤلف این سفرنامه را نوشته است؟ این نکته‌ای است که وی در آغاز کتاب به آن پاسخ داده است. ماجرا از این قرار است که دوستی از وی خواهش کرده است تا وی احوالات سفر مکه را بنویسد. او نیز خواسته وی را اجابت کرده و نتیجتاً این اثر را نوشته است. از این شخص به عنوان «جوان» یاد کرده، اما نام وی را نیاورده است. شرحی که خودش در این باره نوشته، در باره اهداف نگارش این کتاب گویاست: «چون در سر هر منزل‌ها خطاب به جوان می‌شود، دلیلش این است که رفیقی از رفقای تبریز، از بنده، احوالات سفر مکه معظمه را خواهش کرده بود که هرچه از عجایب منازلها و سرگذشت خودتان باشد نوشته بیاور که ما هم کم و بیش از احوال دول خارجه و برّ و بحر باخبر باشیم، و بنده هم به قوه خود هرچه توانستم از مشاهدات به مقام تحریر آوردم. استدعا دارم از دوستان و از مطالعه کنندگان این کتاب که از بی معنی و نامربوط بودن عبارتش عفو فرمایند و بعد از خواندن از نامربوطی کلمات و مکرر بودن عبارات، سرزنش نفرمایند. به جهت آن که این بنده حقیر را، همه می‌دانند که از سواد چندان بهره ندارم و با وجود این هفت ماه و هفت روز در سفر برّ و بحر بوده و همه خدمت مسافران خودمان در ذمه گرفته از منزل گرفتن و منزل رفتن و بار بستن و گشادن و با اهل روس و ترک و عرب سؤال و جواب کردن و بلیت واپور و شمندفر و کاروس و دیگران گرفتن و با زحمت فورتنه [فرتنه] واپور کشیدن و لخت و سر و پا برهنه در بیابان عربستان در میان خار مغیلان با آن شدت گرما و تماشای شهرهای نایده را کردن و احوالات را خوب نوشتن، کاری است زیاد مشکل. در این صورت باید مطالعه کنندگان عفو و اغماض فرمایند و بلکه این کتاب را بر بنده با همه این عوارضات کرامت قرار دهند».

رعایت نوعی سبک داستان گویی هزار و یک شب در این سفرنامه جالب توجه است. او کتاب را بسان داستان‌های کهن مانند قصه های امیر ارسلان رومی و هزار و یکشب نوشته و به همین دلیل فصل‌بندی خود را چنین قرار داده است که پس از

فرارسیدن شب، داستان آن روز تمام شده و با عبارتی خاص دنباله مطلب را به فردا موکول می‌کند. آن عبارت که در پایان هر بند می‌آورد، این است: چون شب بر سر دست برآمد، منصور لب از گفتار (یا: داستان) فرو بست. پس از آن مجدداً از طلوع خورشید و برآمدن آفتاب عالمتاب سخن گفته و رشته سخن را آغاز می‌کند.

در آغاز هر بند کتاب، پس از جمله «چون شب بر سر دست برآمد...» خطاب «بدان ای جوان» دارد. این جمله اشاره به همان مطلب پیشگفته از مقدمه خود اوست. این که این جوان نام کیست، روشن نیست. تنها در یکی از آخرین عبارات کتاب در باره مستقبلین گوید: «باری با هزاران زحمت و نظرهای زیاد به سلامتی بیرون آمدیم ... از دور می‌دیدم که سرکاران با جناب جوان تشریف می‌آورند. چون نزدیک شده دست بوسی و روی بوسی بجا آوردیم و سرکاران به خدمت سرکار نواب عالیّه مشرف شدند».

سفرنامه حج منصور، دارای سبک و ویژگی‌های خاصی است که در درجه نخست به طبع و طبیعت مؤلف و در ثانی به توانایی‌های او در به تصویر کشیدن اوضاع واحوال و همین طور حریت او در نگارش و ثبت اوضاع و احوال و در نهایت به قلم طنزگونه او باز می‌گردد. از طبع او می‌توان به خوشگل پسندی‌اش در همه چیز اشاره کرد. او گل و بلبل و چمن را البته در کنار نگار می‌پسندد و بنابراین هرکجا از طبیعت و آدمیان و جز آن زیبایی می‌بیند، گزارش کرده و دلبستگی خود را نشان می‌دهد.

او در وصف اطراف دقیق و در یاد از جزئیات مقید است. اما حریت وی از قلمش آشکار است و به رغم آن که بسا در مواردی کوتاه آمده، اما تنقید اخلاقی بالایی که مانع از ثبت برخی از لحظات یا حالات باشد ندارد. به عکس، در مواردی، عبارات رکیک دارد که الزاماً و اخلاقاً می‌بایست آنها را از کتاب حذف می‌کردیم. وی دوستی با نام و هیت در تبریز داشته که همه جا از او یاد می‌کند و سرسپردگی دل خویش را به او پنهان نمی‌دارد. در یکی از یادداشت‌های پایان کتاب که به قلم شخص دیگری است، آمده است که مقصود از و هیت، تیهو است. شگفت آن که در آن یادداشت‌ها آمده است که نام محبوب دیگر او یخچال است و یادداشت‌نویسان هم که معاصر او هستند، در یافتن مصداق آن درمانده‌اند. هرچه هست وی دلبستگی زیادی به عیش و نوش دارد و هر کجا دار و درخت و سبزی و خرمی می‌بیند؛ به یاد دوستانش افتاده، از این که در آنجا نگاری وجود ندارد، ابراز تأسف می‌کند.

این عیش و نوش گاه شکل بدی و زشتی به خود می‌گیرد، به طوری که خود او نیز اظهار نگرانی می‌کند، اما دست بردار نیست و قلم در دستش می‌لغزد. او نیز توجه دارد که راه استانبول برای حجاجی که از مسیر شمال غرب ایران عازم قنصل و سپس استانبول می‌شدند و طبعاً اقامت و گردش در این شهرها چندین روز به طول می‌انجامید، راهی هوسناک بود. خود او می‌نویسد: «خلاصه آن شب را با صدای ساز و نقاره و با عیش ایشان بسر بردیم و آن شب را با خود می‌گفتم: عجب حاجی شده به مکه می‌رویم که در سر پا ایستاده تشر[شور] می‌زنم و به جای آب، کاغذ به کار می‌بریم و در مجلس شراب خوران فرنگی به عیش و نوش مشغول هستیم، و لیکن آن چه من دانستم، هر کس که اراده مکه رفتن دارد باید از این راه نیاید که این راه از برای عیش و نوش کردن خویست نه از برای حاجی شدن». جای دیگری هم پس از هرز گفتن می‌افزاید: «منصورا بس است هرزه گفتن، آخر به مکه می‌روی».

مهم ترین نکته آن است که وی به حج می‌رود و به خصوص زمان رفتن، وقتی در استانبول است، گرفتار ماه رمضان است، و همین تا اندازه‌ای او را از انجام و اندیشه در باره‌های کارهای خلاف مقید می‌کند، اما حتی این شرایط نیز زبان و قلم او را از اظهار برخی از موارد متوقف نمی‌کند.

در مقابل، عشق او به اهل بیت (ع) سبب می‌شود تا در شام که از آن به «شام خراب» یاد می‌کند، به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و پس از سرودن اشعاری در باره غربت اسیران کربلا، احساس خود را اینچنین نشان دهد: شرح غم عیال علی در خراب شام / تا روز رستخیز نخواهد شدن تمام / این در کجا رواست یزید ستم شعار / در تخت زر به غرفه زرین کند مقام / اما عزیز فاطمه را قوم بی حیا / در شام برکشند به بازار چون غلام.

چه کنم و چه بگویم از آن روزی که وارد شام شده تا به آن روزی که از شام بیرون شدیم، دلگیر و محزون بودیم و حالت حرف زدن به همدیگر نداشتیم».

جای دیگری هم وقتی استقبال مردم شام را از محمل شریف می‌بیند و شاهد حضور یکپارچه آنان با زیور و زینت حاضر شده‌اند می‌نویسد: «همه زنان اهل شام از خرد و بزرگ به یک دفعه بر زدن ساز و دایره و هلهله عرب کتان مشغول شدند. چنان غلغله آن روز برپا کردند که گوش فلک را کر کردند. در آن حال، بر اهل عجم یک حالتی روی داده که از آه و ناله ایشان زمین و آسمان به لرزه درآمده که آه و اویلا، و خاک عالم بر فرق شیعیانیت یا حسین که این همان شام خراب شده است که اهل بیت

تو را وارد اینجا کردند و از همین کوچه که می‌آوردند و این اهل بی‌شرم بی‌حیا، این طور عیش و شادی می‌کردن. آه و اوایلا که این پدر سوخته‌ها در آن ساعت که خاک بر فرق ما کردند. لعنت الله علی القوم الظالمین».

به هر روی نباید از انصاف گذشت که در مواردی هم که به جد یا هزل، به مباحث غیراخلاقی می‌پردازد، اطلاعات جالبی در باره تاریخ اجتماعی نواحی مورد بحث به دست می‌دهد که کمتر در مآخذ دیگر می‌توان از آنها سراغ گرفت. به طور کلی حریت او، جدای از این قبیل مسائل، سبب شده است تا وی به راحتی مکنونات قلبی خود یا آنچه را که از دیگران در می‌یابد، با سادگی و صراحت بیان کند. این وضعیت، برای خواننده که بی‌پرده با روحیات و ذهنیات اشخاص مواجه می‌شود، شرایط مساعدی را پدید آورده، او را مشتاق به خواندن می‌کند. طبیعی است که ما نمی‌توانستیم این مطالب را در متن حاضر حفظ کنیم.

هدف دیگر وی، در اختیار گذاشتن برخی از تجربه‌ها در این سفر است آن گونه که مطالعه کنندگان بتوانند از تجارب وی استفاده کنند. برای مثال یک جا که در خریدن بلیط، کلاه بر سر وی رفته است می‌نویسد: «ن احوالات را در این جا داشته باش؛ دو کلمه از احوالات بلیت گذشته قرائتینه به عرض رسانم که بر دوستان مخفی نماند، چنان که ما را فریب دادند، آنها فریب نخورند».

وی پس از ارائه شرحی در این باره باز تأکید می‌کند که: جهت نوشتن این احوالات این بود، کسانی که به آن‌جا برسند، ان شاء الله دانسته باشند و پول مفت را نداده، بلیت بی‌معنی را نگیرند.

در باره راه دریا و مشکلات آن هم تجربه‌هایی را در اختیار می‌گذارد: «اما بنده که منصور است، در روی نیم تخت دراز شده، بر فی کرده‌گان قاتی نبودم، ولی احوالم زیاد دیگرگون بود. طاقت حرکت نداشتم. همان طور دراز کشیده بر احوال قی کننده‌گان تماشا می‌کردم. گاهی بر احوالشان خنده و گاه ناله می‌کردم و لعنت زیاد بر آن کسان می‌کردم که به عزم مکه از این راه بیایند و بروند، چرا که زحمت زیاد و تلف شدن مال و جان هست، و علاوه بر اینها نجس بلکه نجس اندر نجس خواهد شد. اگر کسی گوید در باب نجس نشدن که من چنان خود را داری می‌کنم که نجس نشوم، این نخواهد شد. شما را به خدا در این حالت قی، کسی می‌تواند که خودداری کند؟ بشنو و باور مکن که ما بر این دام افتادیم. آنچه بایست کردیم، دیدیم، اما زیان کردیم».